



پسر بچه، موش کور، روباه و اسب

چارلی مکسی

ترجمه حسین گازر



کتاب کره‌پشتی



سلام

شما از اول داستان شروع کردین که خیلی هم عالی. ولی من خورم معمولاً از وسط شروع می‌کنم و هیچ وقت اولش رو نمی‌خونم. خیلی عجیبه که من به کتاب نوشته چون اصلاً کتابخون خوبی نیستم. حقیقت اینه که من به تصویر نیاز دارم. تصاویر مثل جزیره می‌مونن، جایی که می‌شه تو دریای کلمات داخلشون آروم گرفت.



این کتاب برای همه نوشته شده، چه هشتادساله باشی چه هشتساله - گاهی اوقات فکر می‌کنم هر دو هستم. دوست دارم این کتابی باشه که شما می‌تونین هر جایی و هر زمانی به اون به نگاه بندازین. اگر دوست دارید از وسط ماجرا شروع به خوندن کنین. رو ورقه‌هاش خط خطی کنین، گوشه‌هاش رو بزرگ‌رونین و با انگشت شستون رو صفحه‌ها این قدر فشار بدین تا جاش بمونه.



طراحی‌های کتاب در مورد پسر بچه، موش کور، روباه و

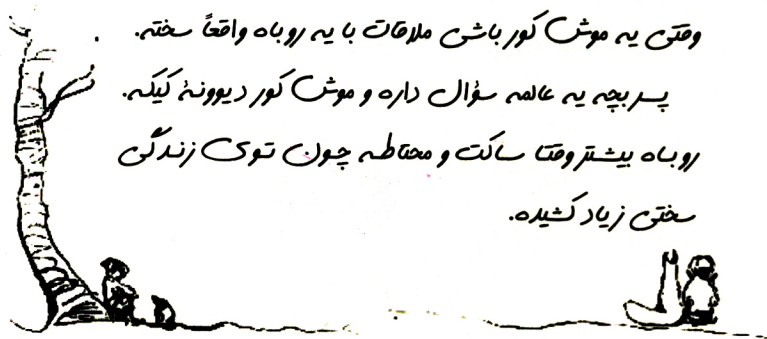
به اسب. به خرده در مورد اونا بهتون می‌گم. هر چند می‌دونم که شماها چیزهایی تو این کتاب می‌بینین که من خورم نمی‌بینم، پس سریع می‌رم سر اصل مطلب.



وقتی موش کور برای اولین بار اومد روی زمین، پسر بچه تنها بود. اونا مدت‌ها کنار هم هستن و می‌زنن به دل طبیعت. من فکر می‌کنم که طبیعت وحشی به مقداری شبیه زندگیه - گاهی اوقات ترساک ولی زیبات.

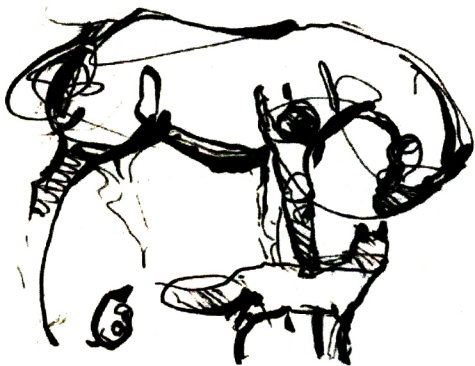


در حین پرسه‌زنی، اونا با روباه ملاقات می‌کنن. وقتی به موش کور باشی ملاقات با به روباه واقعاً سخت. پسر بچه به عالمه سؤال داره و موش کور دیوونه کیکنه. روباه بیشتر وقتا ساکت و محتاطه چون توکی زندگی سختی زیاد کشیده.



اسب بزرگ‌ترین چیزیه که اونا تا به حال باهش روبه‌رو شدن و همین‌طور نجیب‌ترینشون.

اونا همشون با هم فرق دارن، درست مثل ما، و هر کدوم نقطه ضعف‌های خودشون رو دارن. من می‌تونم خورم رو تو همه این چهار نفر ببینم، شاید شما هم بتونین.



ما جراجویی‌های اونا تو فصل بهار اتفاق میفته. به لحظه برف میاد و بعدش آفتاب می‌زنه، حالتی که به خرده شبیه زندگیه، توکی به چشم به هم‌زدن عوض می‌شه.